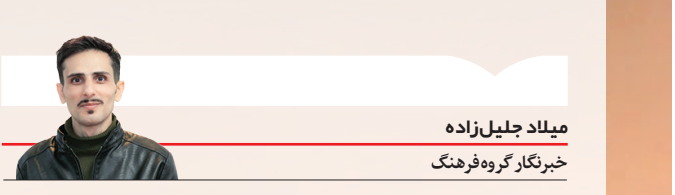


فرهنگ

فیلم سینمایی «اوپنهایمر» داستان بمب اتمی آمریکا که ۲ شهر ژاپن را با خاک یکسان کرد، گردن یک دانشمند می اندازد

بمب اتمی

این فیلم در دوگانه با «باربی» سینمای جهان پساکرنا را وارد فضای جدیدی کرد



ما بخشی از ماجرای زندگی رابرت اوپنهایمر را در آخرین فیلم کریستوفر نولان می بینیم که در خلال بازجویی‌های او در یک کمیته تحقیقاتی امنیتی مطرح می‌شود. سا اوپنهایمر نوجوانی که می‌خواست یکی از هم‌کلاسی‌هایش را بکشد، چون دختری را که او از آن خوشش آمده بود. تور دیده‌بود با اوپنهایمر منزوی دوران دبستان را که باقی‌چپه‌ها مسخره‌اش می‌کردند و در اتاق بی‌حس سردروی بدنش رنگ‌سبز ریخته‌د، نمی‌بینیم. مخاطب فیلم نولان فقط بخشی از زندگی این مرد را می‌بیند که در خلال بازجویی‌هایش در آن کمیته امنیتی مطرح می‌شوند، یعنی منظره اوپنهایمر سر شهرهای مسکونی ژاپن ریخته‌شود، بعدها باید محاکمه می‌شد؛ بهانه بازجویی این بود که اوپنهایمر با کمونیست‌ها ارتباط داشته. برادر و همسر اوپنهایمر بهانه‌جویی‌ها فقط دنبال کشف ارتباطش با کمونیسم یا موارد دیگری هستند که ثابت می‌کند اوپنهایمر به آمریکا وفادار نیست. نه جنبه‌های خمیسه‌نماش شخصیتی او و بخش‌هایی از زندگی این فرد که اوپنهایمر را دانش‌ناشنایی‌اش را بروز می‌دهد. اصلا چرا کسی که برای آمریکا با بمب اتم ساخت و حتی اصرار کرد که این بمب نه در یک ساحل ژاپنی با هر جایی که صرفا ابزار قدرت نمایی و عامل تسلیم‌زاین باشد، بلکه روی سر شهرهای مسکونی ژاپن ریخته‌شود، بعدها باید محاکمه می‌شد؛ بهانه بازجویی این بود که اوپنهایمر با کمونیست‌ها ارتباط داشته. برادر و همسر اوپنهایمر با کمونیست بودند و خود او با زنی از ارتباط داشت که کمونیست بود. البته اینها همگی کمونیست‌های آمریکایی بودند و ارتباطی با شوروی نداشتند. درضمن تب کمونیسم آمریکایی مربوط به قبل از جنگ سرد و حتی قبل از جنگ جهانی می‌شود، یعنی دورانی که این چیزها در خود ایالات‌متحده هر نسبتا عادی تری بود. حالا اوپنهایمر رادر دوره مک کارتیسم، یعنی دوره تقشیش عقاید و تئورهای‌های بنیادگرانه جنگ سرد، که در آمریکا به محاکمه امنیتی کشانده‌اند. با عبارت دوران مک کارتیسم عمدتا به‌دلیل آنچه بر سر هالیوودی‌ها آورد آشنایی بیشتری وجود دارد. آنها حتی چارلی چاپلین را از آمریکا بیرون کردند، الیا کازان را به‌غلط کرم انداختند و کاری کردند که دشلی همت، نویسنده این موزگی، در اوج فقر و فلاکت مرد. اما اینجا و در فیلم نولان، ما خالق بمب اتم را هم به‌عنوان یکی از قربانیان همان دوره می‌بینیم. نکته اینجااست که فضای ضدکمونیستی دوران مک کارتیسم، بهانه‌ای برای بازجویی و محاکمه اوپنهایمر است نه دلیل آن. دلیل مطلب این است که او مدتی پس از فرود آمدن دو بمب اتم بر سر هیروشیما و ناگازاکی، تبدیل‌شده به یک معلم اخلاق و شروع کرد به صحبت کردن علیه استفاده مجدد از بمب اتم و تولید بمب هیدروژنی که هزار برابر آن قدرت داشت. آیا کشتار هیروشیما و ناگازاکی، اوپنهایمر را سر وجدان آورده بود و باعث گردش مواضئش شد؟ به‌منظر نمی‌رسد، چنین باشد. او از ابتدا هم می‌دانست‌چپ می‌کند و با هزار تکاپو اصرار کرد که لاقق یک بار از اختراعش در یکی، دو شهر بزرگ مسکونی استفاده شود تا غلظت این کار کشف نشود. در ادامه هم به‌دلیل اینکه می‌خواست چهره‌اش را ترمیم کند و البته به این دلیل که نمی‌خواست رکوردی بالاتر از بمب اتم یا بی‌سار اختراعش زده‌شود، یعنی بمب هیدروژنی، شروع کرد به ایراد آن سخنرانی‌های دو پهلوس علیه بمب. اوپنهایمر یک بهودی بود که در تمام عمر دلش می‌خواست در جامعه آمریکا به‌عنوان خودی پذیرفته‌شود و او را بیگانه تلقی نکنند. به‌علاوه او یک دانشمند معمولی با استعدادی خوب اما نه نبوغ‌آمیز و متعصب‌به‌بود که برای خودش راه گشوده‌ای به‌سمت جایزه نوبل نمی‌دید. تنها چیزی که می‌توانست تمام حسرت‌های درونی رابرت جی اوپنهایمر را برطرف کند، قرار گرفتن در جایگاه رهبر پروژه منتهی با همان ساخت بمب اتم بود. او به‌وضوح از دنیا را بر سر شوق تماشا‌ی آثار نولان به سال‌های اخیر خیر خوبی‌ است و می‌تواند مردم سراسر رونق دوباروی را به سال‌های سینما بخشد. اما این اتفاق به‌بخش تنها یک قسمت از ماجراست و ما باید به گنه اثر، سوای تأثیری که بر اقتصاد صنعت سینما می‌گذارد نظر

این مطلبی که در روزنامه‌ها و مجله‌ها به‌میش به موعی از جنجال رویه‌رو بوده است. مخالفت‌اش از یک سمت و طرفداران دوآتشه‌اش از سمتی دیگر تا نتوانسته‌اند تنور را گرم نگه

داشته و این بمب خیری را از مدت‌ها در صدر اخبار قرار داده‌اند. این مساله از یک زاویه

برای آلمانی‌اش که نویلیست فیزیک بود و برای هینلر روی ساخت بمب هسته‌ای کار می‌کرد، درجه و نبوغ علمی کمتری داشت اما پروژه آمریکایی بمب هسته‌ای، حدود صدبار بر پروژه آلمانی‌ها پودجه مالی دریافت کرد و نتوانست بالاخره قضیه را به سرانجام برساند. اوپنهایمر توانست از آسانسور

خبر آن‌ار کریستوفر نولان همیشه با موعی از جنجال

رویه‌رو بوده است. مخالفت‌اش از یک سمت و طرفداران دوآتشه‌اش از سمتی دیگر تا نتوانسته‌اند تنور را گرم نگه داشته و این بمب خیری را از مدت‌ها در صدر اخبار قرار داده‌اند. این مساله از یک زاویه برای آلمانی‌اش که نویلیست فیزیک بود و برای هینلر روی ساخت بمب هسته‌ای کار می‌کرد، درجه و نبوغ علمی کمتری داشت اما پروژه آمریکایی بمب هسته‌ای، حدود صدبار بر پروژه آلمانی‌ها پودجه مالی دریافت کرد و نتوانست بالاخره قضیه را به سرانجام برساند. اوپنهایمر توانست از آسانسور

ایسن وضعیت جنگی بالا برود و هم در جایگاه یک مخترع و فیزیکدان موفق قرار بگیرد هم به یکی از چهره‌های شاخص آمریکا تبدیل شود که نام و تصویرش روی جلد مجلات رفت. او اما اقتدری فراست داشت که بداند وقتی تب پروپاگاندا‌ی جنگ بخوابد، شاید سال‌ها بعد، به‌خاطر این کشتار جمعی علامت شدیدی خواهد‌شد؛ پس شروع کرد به‌ژدن حرف‌های دوپهلوس درباره بمب اتم و اعلام مخالفت با تولید بمب هیدروژنی که هزار برابر آن قدرت تخریب داشت. کسی که می‌خواست بمب هیدروژنی بسازد، یکی از شاگردان خود اوپنهایمر و یکی از اعضای تیم او در پروژه منتهی بود. او هم یک بهودی بود. جوان و جویای نام و مشتاق به اینکه در جامعه آمریکا به‌عنوان یک خودی پذیرفته‌شود. او را که ناشی ادوارد تلر است در فیلم نولان هم می‌بینیم. اوپنهایمر دوست ندارد تلر روی دستش بلند شود و تکر هم اوپنهایمر را مانع و سدره‌ای‌بشرف‌خودش می‌بیند. بنابراین یکی از کسانی که در کمیته بازجویی علیه او شهادت می‌دهد همین ادوارد تلر است. بمب هیدروژنی اختراع و آزمایش شد اما هیچ‌گاه استفاده‌نشد در تلر را مجبور نکرد که مثل اوپنهایمر بعد از اینکه خیالش از رسیدن به جایگاه یک فیزیکدان و مخترع بزرگ راحت‌شد، علیه اختراعش شروع به صحبت کند تا چهره انسانی‌اش از دست نرود. نکته اما فراتر از جاه طلبی‌ها یا حتی عقده‌های شخصی این دانشمند ششوس است که می‌خواستند با پول بی‌حساب دولت آمریکا در جایگاه نوابغ قرار بگیرند. هسته‌ای که در ابتدا و انتهای فیلم هم هست

و حتی اشاره به

تئوری

باشنداین متوسط، مخترعان بمب اتم و بمب هیدروژنی سازند، سازندگان اصلی بمب وبه کار بردن‌گان عیانتش اینها بودند، مردان سیاست نماد آنها در این فیلم هری ترومن، رئیس‌جمهور اتفاقی آمریکاست. او را از این جهت اتفاقی می‌نامیم که مدت بسیار کوتاهی پس از مرگ روزولت در مقام رئیس‌جمهور آمریکا، چون معلمان اولش بود تا پایان چهارسال در جایگاه رئیس‌جمهور ایالات‌متحده قرار گرفت. طبق قانون ایالات‌متحده وقتی رئیس‌جمهور بمیرد یا استعفا بدهد، دوباره انتخابات برگزار نخواهد‌شد، بلکه تا پایان دوره قانونی، معان اولش به‌جای او اداره‌اتاق بیضی شکل کاخ سفید را برعهده خواهد‌داشت. اتفاقی بودن ریاست‌جمهوری ترومن که البته در فیلم نولان به آن اشاره‌ای نشده‌، از این جهت در فهم موضوع مهم‌است که حتی‌یک شخصیت‌متوسط‌الاحل سیاسی مثل ترومن هم هنگام استفاده از بمب اتم قنقدر قاطع است. ترومن در دوره بعد به‌رغم بحرانی بودن شدید اوضاع اقتصادی آمریکا، دوباره رای آورد و رئیس‌جمهور شد. این یعنی افکار عمومی آمریکا نسل‌کشی در دوران پذیرفته‌بود و حتی می‌ستود. به‌واقع در طرف آمریکایی‌ما ماجرا هیچ شخصیت‌مثبتی در قسه‌ی بمب اتم وجود نداشت و البته تنها کسی که مقداری سعی کرد این نقش را بازی کند، خود خالق بمب اتم بود. فیلم نولان این چیزها را مبهم و بدون موضع‌گیری، صریح چنانکه هر مخاطب عادی و معمولی هم بفهمد نشان نمی‌دهد اما به‌رحال نشان می‌دهد. به‌علاوه چنانکه اشاره‌شده، اوپنهایمر یک دانشمند متوسط به حساب می‌آمد که تئوری‌ای بود نه اهل عمل و اختراع. اوج کار او می‌توان وارد کردن فیزیک کوانتوم از اروپا به آمریکا دانست. آنچه باعث شد اوپنهایمر تا این حد مهم‌شود، پول بی‌حسابی بود که دولت ایالات‌متحده برای پروژه ساخت بمب اتم اختصاصی داد و باعث‌شد عده‌ای دانشمند متوسط تا این حد کار تأثیرگذاری انجام دهند. چیزی شبیه اینکه ره‌پیشه‌هایی متوسط، در یک پروژه بسیار بزرگ و پرخرج سرسپای باز می‌کنند که نامشان را پرورش دهد و به‌حدی بالاتر از خودشان برساند. به‌عبارتی خالقان بمب اتم روزولت و ترومن بودند نه اوپنهایمر و دار و دسته‌اش. فیلم نولان این را اصلا نشان نمی‌دهد اما از زیان خود ترومن خطاب به اوپنهایمر که در اتاق بیضی شکل رئیس‌جمهور می‌گود احساس می‌کند دست‌نم به خون آلوده‌است، می‌گوید: «همه، کسی را می‌شناسد که بمب را انداخته نه کسی که بمب را ساخته و من بوم‌د که بمب را انداختم». فرق ترومن و اوپنهایمر این استت که اولی لاق‌لایف کرده که کرده و جاططلبی‌اش را گردن

هفته ۱۷ مرداد ۱۳۴۲، شماره ۳۹۲۰

۱۲

هفته ۱۷ مرداد ۱۳۴۲، شماره ۳۹۲۰

۱۳

ادامه از صفحه ۱۲

یادداشتی درباره فیلم «اوپنهایمر»

پرونده زنجیری نولان

«اوپنهایمر» تازه‌ترین فیلم نولان، با جملاتی درباره پروتمه آغاز می‌شود. پروتمه شخصیتی اساطیری است که آتش را از خدایان درزدد و به انسان هدیه داد. او به نفع انسان عصیان کرد و برای نجات انسان‌ها، عقوبت خدای خدایان و شکنجه همیشگی را به جان خرید. پس از جملات ابتدایی فیلم و شرح شکنجه ابدی پروتمه، اولین نمای فیلم را می‌بینیم. نامی‌ای از کلیبن موفی، بازیگر نقش رابرت اوپنهایمر که چشم‌پاش را بسته و گویی‌رنجی درونی شکنجه‌اش می‌دهد. اوپنهایمر نولان، پروتمه معاصر است. در نمایشنامه «پروتمه در زنجیر» (نمایشنامه ماندگار پیوتان پاستان)، پروتمه به معنی پیش‌اندیش، آورده شده. اوپنهایمر، پدر بمب اتمی و پروتمه نولان، کسی بود که «پیش‌اندیشانه» و قبل از رسیدن آتش ویرانگر بمب اتم به دست دشمنان، آن را به آمریکایی‌ها (انسان‌ها) رساند. فیلم «اوپنهایمر» همین‌قدر فاشیستی‌ست. فیلمی که علاوه‌بر بمباران و ششپانه ژاپن، از مک کارتیسم و نژادپرستی یهودی گرفته‌تا

و دانشگاه کمبریج در آن دوران، به شرط روان درمانی مداوم به او اجازه ادامه تحصیل می‌دهد. جوانی اوپنهایمر پر بوده از حس خودکم‌بینی، انزجار از خود و هزاران عقده سرکوب‌شده، درست مثل چهره‌ای که در همه این سال‌ها از هینلر ترسیم‌شده‌است. اما در فیلم نولان تلاش‌شده که شخصیتی به همان خونخواری رهبر نازی‌ها، تبدیل‌شود به جوان عشق فیزیکی که همه هم‌وعشش فیزیک است و آنچه آزارش می‌دهد، نه بیماری روانی، که «جهان پنهان اتم‌ها» است. این مساله در موارد بسیاری با توجه به شخصیت‌پردازی لُق اوپنهایمر، بیرون می‌زند. به یک مورد اشاره می‌کنم. فیلمساز، اوپنهایمر جوان را در کمبریج نشان‌مان می‌دهد که سعی می‌کند استادش را با سیانور مسموم کند. همه انگیزه‌اش هم این است که استاد نگذاشته‌و او به سیانور نیلز برود. همین ماجرا از این قرار است که نولان ماجرای واقعی سوءقصد به استاد را از زندگی اوپنهایمر گرفته، اما نتوانسته‌است آن را با چهره معصومی که می‌خواسته‌از او ترسیم کند، تطبیق دهد. سیر و تحول شخصیتی‌هم در کار نیست. اوپنهایمر جوان و دست‌یواچلفتی ابتدای فیلم، ناگهان تبدیل می‌شود به استاد با‌اعتمادبه‌نفسی که با آلبرت اینشتین جدل می‌کند. دیگر عناصر و ویژگی‌های شخصیت‌ها هم همین‌طورند، مثلاً مساله نمایشات چپ اوپنهایمر، غیر از دانشمندان که همگی یهودی‌اند، همه دوستان اوپنهایمر کمونیست هستند. اما او صرفاً در جمع کمونیست‌ها مشروب می‌خورد و روایت‌مشکوک دارد. هیچ پرداخت بیشتری اتفاق نیفتاده‌است، نه انگیزه‌های او برای حشر‌ونشر با کمونیست‌ها مشخص است و نه مواجهه حادقلی او با مساله‌ای مثل فقر مردم‌ش که پوستن او به‌حزب را توجیه کند. درباره شخصیت اوپنهایمر همه‌چیز غیرمنطقی‌ست. فیلمساز همچنین هیچ پرداختی‌به روایت عاطفی او نداشته و حذف همسر و معشوقه‌اش، لطمه‌ای به فیلم نمی‌زند. همچنین انگیزه‌های شخصی و سیاسی اوپنهایمر ناشخص است. نیازهای شخصیتی او غایبند و به این ترتیب اوپنهایمر نمی‌تواند برای مخاطب ملموس و سمپاتیک باشد. این در حالی‌است که هم شخصیت اوپنهایمر و هم شخصیت همسر و اطرافیان‌ش، بسیار جای مانور داشته‌است. او جوانی سرخورده‌بوده که در میان‌سال‌ی با ساختن بمب اتم، به مهم‌ترین دانشمند جهان تبدیل می‌شود. باید کشمکش درونی او در مسیر ساختن بمب را می‌دیدیم. این که از طرفی‌با وجدانش کلتجار داشته و از طرف دیگر می‌خواسته‌خودش را اثبات کند. به این ترتیب، عذاب‌وجدانش بعد از بمباران اتمی ژاپن هم توجیه می‌شد. اما در فیلم، او قبل از بمباران بی‌توجیه مصمم‌است و پس از بمباران، ناگهان بی‌توجیه پشیمان می‌شود. همسر اوپنهایمر واقعی هم جای پرداخت بسیار نداشته‌است. همسر اوپنهایمر زست‌نماش بوده و به‌خاطر پروژه، او مجبور می‌شود حرفه‌اش را رها کند و خانه‌دار شود. همین مساله، موجب بحران روحی و اعسردگی او می‌شود. در فیلم هیچ خبری از این بحران نیست و هیچ رابطه عاطفی‌ای بین او و اوپنهایمر ساخته نشده‌است.

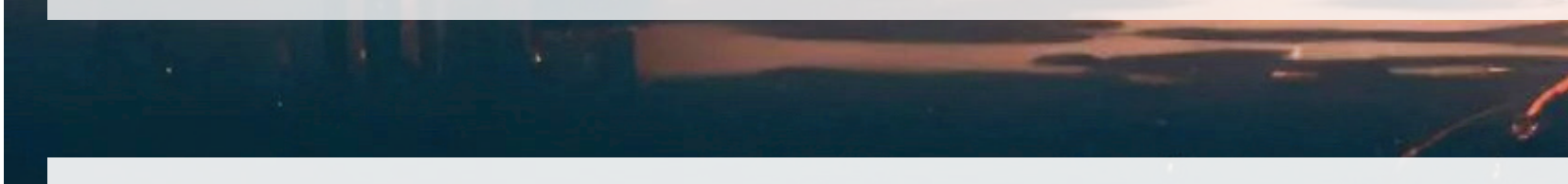
وقتی در قسه‌گویی و شخصیت‌پردازی در سینما ناتوان باشید، راهی جز پناه بردن به دیالوگ و خطابه نیست. فیلم بر‌است از جملات فلسفی و ادبی و علمی بی‌بمصر. البته نگاه نولان به فیزیک، فلسفه و ادبیات هم بسیار سطحی‌است. جای معشوقه‌اش در توضیح و توجیه علاقه اوپنهایمر به کمونیسم می‌گوید: اوپنهایمر انرژی همه‌چیز را به فیزیک تبدیل می‌کند و آثار مارکس را هم با همین هدف خوانده؛ دودکانه‌تر از این ممکن‌است؟ شاید منظور این‌است که در کرکوب بمب اتمی، درصدد کارل مارکس یافت می‌شود. خود اوپنهایمر هم برداشتش از کمونیسم و فیزیک کوانتوم را برای معشوقه و همسرش، با جملاتی با کنایه‌های جنسی شرح می‌دهد. در توضیح دم‌دستی بودن پرداخت فیلم به فیزیک، اشاره به نقطه آغاز تحقیقات اتمی اوپنهایمر و دستیارانش هم خالی از لطف نیست. در این سکانس، یکی از شاگردان اوپنهایمر، روزنامه به دست با خبر موقعیت دشمن در شکافتن اتم وارد دفتر اوپنهایمر می‌شود. همان‌جا اوپنهایمر که

گویی یک‌دفعه دلش شکافتن اتم می‌خواهد، گچی برمی‌دارد و محاسبات اولیه را روی تخته انجام می‌دهد و پس از پرسیدن چند سؤال از همکارش، راحل‌را همان‌جا پیدای می‌کند و پروژه کلید می‌خورد. اگر یک زن لباسی را در محله دم‌پسندیده بود و می‌خواست‌آن را بخرد، پرسو‌پاش قطعاً پیشتر از این طول می‌کشید. همه‌چیز همین‌قدر رها شده و کلیشه‌ای‌است. توضیحات اوپنهایمر سر کلاس درباره فرآیند فیزیکی هم از همان جنس سخنرانی‌های حوصله‌سیر بمب فیلم «اینشتین» در توضیح لایه‌های مختلف فضا است.

نولان هیچ جهانی نمی‌سازد. همه‌چیز مفروض است. نه نازی خونخوار می‌بینیم، نه کمونیست‌های خطرناکی که بتوانند اطلاعات سری پروژه را بدزدند و نه زانی‌های مهدورالدم. فیلمساز هیچ‌گاه و اندیشه شخصی‌ای به هیچ‌کدام از این گروه‌ها ندارد و صرفاً به تصویر کشیده‌شده آنها در تاریخ سینمای هالیوود تکیه دارد. او تنها‌ها از تاریخ سینما، بلکه از شخصیت‌های واقعی تاریخی نیز به نفع مقصود ایدئولوژیکش که تطهیر جنایت‌های آمریکاست، سوءاستفاده کرده‌است. نمونه بارزش آلبرت اینشتین فیلم، که از ابتدا دوست صمیمی اوپنهایمر معرفی می‌شود و نقش ناظر برنزه دارد. این در حالی‌است که اوپنهایمر واقعی، طی پروژه ساخت بمب اتمی، با دانشمندانی به نام آرتور کامپتون مشورت می‌کرده نه اینشتین. البته نولان جایگزین قانع‌کننده‌ای(! در صحنه‌ای با نامز به این جابه‌جایی داده‌است: «من کامپتون را به اینشتین تبدیل کرده‌ام، چراکه مخاطبان او را می‌شناسند. بیایید باور کنیم که نولان نمی‌خواسته از اعتبار و شهرت اینشتین نزد تماشاگر، برای اوپنهایمر قاضی‌اش خرج کند. نولان تقریباً همه‌چیز اینشتین را به نفع اوپنهایمر قصاص کرده‌است. فیلمساز حتی در صحنه‌ای که مربوط به اوج فشارهای امنیتی روی اوپنهایمر است، اینشتین را در مقابل اوپنهایمر تحقیر می‌کند. اینشتین از مهاجرتش از آلمان و پشت کردن به وطنش می‌گوید و از اوپنهایمر می‌خواهد، حالا که موطن‌اش را برایش برنده‌ساز کرده‌اند، به آمریکا پشت کنند، در این لحظه‌است که اوپنهایمر با غرور می‌گوید: «من عاشق کشورم هستم». البته تا‌آخر فیلم هم نمی‌فهمیم که اوپنهایمر بالاخره به‌خاطر عشقش به آمریکا بمب اتم را می‌سازد یا برای نجات «مردمش» (یهودی‌ها) در اروپا که اسیر نازی‌ها هستند. در صحنه‌ای از فیلم، وقتی یکی از دانشمندان می‌خواهد او را از ادامه پروژه منصرف کند، اوپنهایمر در پاسخ به او که خودی (آمریکایی) است، می‌گوید: «مردم من در حال مردن هستند! این مردم تو!».

همزمان با روایت پروژه ساختن بمب اتم، دو خط روایی دیگر داریم که به بازجویی‌های چند سال بعد از بمباران اتمی ژاپن، از اوپنهایمر و مردی به نام اشتراوس مربوط می‌شود. اشتراوس شخصی‌است که اولین‌بار از اوپنهایمر برای پروژه اتمی دعوت کرد. در تمام طول فیلم، به نظر می‌رسد که اشتراوس دارد در بازجویی‌ها از اوپنهایمر دفاع می‌کند. اما به معنی اینکه به پایان فیلم نزدیک می‌شویم، نولان که نه ترسیم چهره‌ای دقیق از اوپنهایمر و نه حتی روایت قصه ساخته‌شدن بمب اتم پرسوده‌ای، دوبه ناگهان فیلم را به یک درام دادگاهی تمام‌وکمال تبدیل می‌کند و طی یک گفت‌وگوی بد‌موقع و دیرهنگام، ناگهان اشتراوس تبدیل می‌شود به کسی که برای مشکلات شخصی‌اش با اوپنهایمر، برای او باپوش همکاری با کمونیست‌ها در دوخته‌است. اما کدام مشکلات شخصی؟ نمی‌دانیم. آقای نولان این‌طور توضیح داده‌اند و تماشاگران باید بی‌پزندن، چراکه در حال تماشا‌ی فیلمی از نولان هستند که گویا در جزئی‌تر و متوجه‌اند، منصرف خودشان هستند.

و سجع امنیتی، بالاخره به حقیقت پی می‌برند و همه‌چیز گردن یک نفر- اشتراوس- می‌افتد، نه نیستیم. اوپنهایمر هم تبرئه می‌شود و چهره دردمند ابتدای فیلمش، در انتها زباب را بر می‌گذارد و به لبخند و خنده خوب بچلانم، زوانه و تصاویر پر‌عرب‌کننده و البته بی‌مصرفش را که حذف می‌ماند، مشت‌ی حرف‌مند درباره حقوق بشر و چند قطره اشک کنیسم، برای کشنده‌های ایران و فعل کردن یک سیمنا به‌رسم آمریکا برای تازیدن‌های بعدی بر تن مردم جهان. اوپنهایمر یک بیانیه بی‌شرمانه در خدمت جنایت‌های قبلی و بعدی آمریکا و تلاش ناموفق دیگری در کارنامه نولان برای ساختن یک فیلم خوب است.



رگه‌هایی از این تگرانی بازتاب می‌یابد و فیلمساز از این دانشمند نه‌چندان خوشنام به بیننده چهره‌ای مطهر و قهرمان ارائه می‌دهد و ساختار سیاسی آمریکا را نیز با قرار دادن در یک بزنگاه تاریخی که چاره‌ای جز استفاده از بمب اتم ندارد، تیرنه می‌کند. این نتیجه‌همچون دیگر آثار جریان اصلی هالیوود با نام داد‌وقال‌هایی که دارند و‌زست‌های علیه سیستمی که می‌گیرند، در فیلم اوپنهایمر نیز تکرار می‌شود.

به عبارت دیگر ساختار سیاسی آمریکا همان پشیمانی‌است که هر‌همان آن را احاطه کرده‌اند و ما چاره‌ای جز دفاع از مواضع خود نداریم. این حقیقتی‌است که به‌مد کارکرد ایدئولوژیک و رسانه‌ای همچون سینما برسانخته می‌شود و اقتدر تکرار می‌شود که ذهن مخاطب را در بر می‌گیرد.

همان‌طور که پیش‌تر گفته‌شد، فیلم در موقعیت خود خود از ایجاد ارتباط با مخاطب عاجز می‌ماند و اشاره کردیم که این مساله به نوع نگاه نولان‌باب می‌گردد. به‌زعم نگارنده انتخاب چنین تمهیدی را باید در کلتجارهای دید که کاراکتر اصلی جز خود بر سر تصمیم ساخت بمب اتم و آثارش دارد جست‌وجو کرد.

اوپنهایمر می‌دانست که ساخت بمب اتم بی‌پروزی و متفقین و در رأس آنها آمریکا را بر پی خواهد‌داشت ولی به‌درستی می‌دانست که این مسیر غایت‌خوشی نیز به نفع‌شان نیست و بمب اتم در آینده جهان را به مرز نابودی سوق خواهد‌داد. با این‌وجود در اثر نولان، تنها

فیلمبررداری هلندی‌اش، هویت‌نو هونما انجام می‌دهد و همه‌چیز اثر او با قاطعیه فیلم‌های بیوگرافیک مرسوم در سینمای آمریکا را به‌شکلی کاملاً زاری‌شخص می‌کند. بازی رانگ‌های سیاه و سفید جلوه خاطره‌گاران اثر از ذهن رابرت اوپنهایمر را نمایندگی می‌کند و بدون حضور بازی رازی این نکته را یادآور می‌شود که اوپنهایمر در حال بازگویی گذشته‌مملو از خاطره خویش است.

این شکل از روایت ذهنی در آثار دیگر کریستوفر نولان همچون «میان‌ستاره‌ای»، «لقین و خاطره» نیز بیشتر به‌صورت علوه‌نماتری صورت پذیرفته‌بود اما این رویکرد در فیلم جدید این کارگردان از حدود بسیار قابل‌توجهی تعدیل‌شده‌است ولی نمی‌توان اثر آن را بی‌اهمیت و بدون هیچ کارکردی جلوه‌داد.

همان‌طور که پیش‌تر گفته‌شد، فیلم در موقعیت خود خود از ایجاد ارتباط با مخاطب عاجز می‌ماند و اشاره کردیم که این مساله به نوع نگاه نولان‌باب می‌گردد. به‌زعم نگارنده انتخاب چنین تمهیدی را باید در کلتجارهای دید که کاراکتر اصلی جز خود بر سر تصمیم ساخت بمب اتم و آثارش دارد جست‌وجو کرد.

اوپنهایمر می‌دانست که ساخت بمب اتم بی‌پروزی و متفقین و در رأس آنها آمریکا را بر پی خواهد‌داشت ولی به‌درستی می‌دانست که این مسیر غایت‌خوشی نیز به نفع‌شان نیست و بمب اتم در آینده جهان را به مرز نابودی سوق خواهد‌داد. با این‌وجود در اثر نولان، تنها

«اوپنهایمر» تازه‌ترین فیلم نولان، با جملاتی درباره پروتمه آغاز می‌شود. پروتمه شخصیتی اساطیری است که آتش را از خدایان درزدد و به انسان هدیه داد. او به نفع انسان عصیان کرد و برای نجات انسان‌ها، عقوبت خدای خدایان و شکنجه همیشگی را به جان خرید. پس از جملات ابتدایی فیلم و شرح شکنجه ابدی پروتمه، اولین نمای فیلم را می‌بینیم. نامی‌ای از کلیبن موفی، بازیگر نقش رابرت اوپنهایمر که چشم‌پاش را بسته و گویی‌رنجی درونی شکنجه‌اش می‌دهد. اوپنهایمر نولان، پروتمه معاصر است. در نمایشنامه «پروتمه در زنجیر» (نمایشنامه ماندگار پیوتان پاستان)، پروتمه به معنی پیش‌اندیش، آورده شده. اوپنهایمر، پدر بمب اتمی و پروتمه نولان، کسی بود که «پیش‌اندیشانه» و قبل از رسیدن آتش ویرانگر بمب اتم به دست دشمنان، آن را به آمریکایی‌ها (انسان‌ها) رساند. فیلم «اوپنهایمر» همین‌قدر فاشیستی‌ست. فیلمی که علاوه‌بر بمباران و ششپانه ژاپن، از مک کارتیسم و نژادپرستی یهودی گرفته‌تا

و دانشگاه کمبریج در آن دوران، به شرط روان درمانی مداوم به او اجازه ادامه تحصیل می‌دهد. جوانی اوپنهایمر پر بوده از حس خودکم‌بینی، انزجار از خود و هزاران عقده سرکوب‌شده، درست مثل چهره‌ای که در همه این سال‌ها از هینلر ترسیم‌شده‌است. اما در فیلم نولان تلاش‌شده که شخصیتی به همان خونخواری رهبر نازی‌ها، تبدیل‌شود به جوان عشق فیزیکی که همه هم‌وعشش فیزیک است و آنچه آزارش می‌دهد، نه بیماری روانی، که «جهان پنهان اتم‌ها» است. این مساله در موارد بسیاری با توجه به شخصیت‌پردازی لُق اوپنهایمر، بیرون می‌زند. به یک مورد اشاره می‌کنم. فیلمساز، اوپنهایمر جوان را در کمبریج نشان‌مان می‌دهد که سعی می‌کند استادش را با سیانور مسموم کند. همه انگیزه‌اش هم این است که استاد نگذاشته‌و او به سیانور نیلز برود. همین ماجرا از این قرار است که نولان ماجرای واقعی سوءقصد به استاد را از زندگی اوپنهایمر گرفته، اما نتوانسته‌است آن را با چهره معصومی که می‌خواسته‌از او ترسیم کند، تطبیق دهد. سیر و تحول شخصیتی‌هم در کار نیست. اوپنهایمر جوان و دست‌یواچلفتی ابتدای فیلم، ناگهان تبدیل می‌شود به استاد با‌اعتمادبه‌نفسی که با آلبرت اینشتین جدل می‌کند. دیگر عناصر و ویژگی‌های شخصیت‌ها هم همین‌طورند، مثلاً مساله نمایشات چپ اوپنهایمر، غیر از دانشمندان که همگی یهودی‌اند، همه دوستان اوپنهایمر کمونیست هستند. اما او صرفاً در جمع کمونیست‌ها مشروب می‌خورد و روایت‌مشکوک دارد. هیچ پرداخت بیشتری اتفاق نیفتاده‌است، نه انگیزه‌های او برای حشر‌ونشر با کمونیست‌ها مشخص است و نه مواجهه حادقلی او با مساله‌ای مثل فقر مردم‌ش که پوستن او به‌حزب را توجیه کند. درباره شخصیت اوپنهایمر همه‌چیز غیرمنطقی‌ست. فیلمساز همچنین هیچ پرداختی‌به روایت عاطفی او نداشته و حذف همسر و معشوقه‌اش، لطمه‌ای به فیلم نمی‌زند. همچنین انگیزه‌های شخصی و سیاسی اوپنهایمر ناشخص است. نیازهای شخصیتی او غایبند و به این ترتیب اوپنهایمر نمی‌تواند برای مخاطب ملموس و سمپاتیک باشد. این در حالی‌است که هم شخصیت اوپنهایمر و هم شخصیت همسر و اطرافیان‌ش، بسیار جای مانور داشته‌است. او جوانی سرخورده‌بوده که در میان‌سال‌ی با ساختن بمب اتم، به مهم‌ترین دانشمند جهان تبدیل می‌شود. باید کشمکش درونی او در مسیر ساختن بمب را می‌دیدیم. این که از طرفی‌با وجدانش کلتجار داشته و از طرف دیگر می‌خواسته‌خودش را اثبات کند. به این ترتیب، عذاب‌وجدانش بعد از بمباران اتمی ژاپن هم توجیه می‌شد. اما در فیلم، او قبل از بمباران بی‌توجیه مصمم‌است و پس از بمباران، ناگهان بی‌توجیه پشیمان می‌شود. همسر اوپنهایمر واقعی هم جای پرداخت بسیار نداشته‌است. همسر اوپنهایمر زست‌نماش بوده و به‌خاطر پروژه، او مجبور می‌شود حرفه‌اش را رها کند و خانه‌دار شود. همین مساله، موجب بحران روحی و اعسردگی او می‌شود. در فیلم هیچ خبری از این بحران نیست و هیچ رابطه عاطفی‌ای بین او و اوپنهایمر ساخته نشده‌است.

وقتی در قسه‌گویی و شخصیت‌پردازی در سینما ناتوان باشید، راهی جز پناه بردن به دیالوگ و خطابه نیست. فیلم بر‌است از جملات فلسفی و ادبی و علمی بی‌بمصر. البته نگاه نولان به فیزیک، فلسفه و ادبیات هم بسیار سطحی‌است. جای معشوقه‌اش در توضیح و توجیه علاقه اوپنهایمر به کمونیسم می‌گوید: اوپنهایمر انرژی همه‌چیز را به فیزیک تبدیل می‌کند و آثار مارکس را هم با همین هدف خوانده؛ دودکانه‌تر از این ممکن‌است؟ شاید منظور این‌است که در کرکوب بمب اتمی، درصدد کارل مارکس یافت می‌شود. خود اوپنهایمر هم برداشتش از کمونیسم و فیزیک کوانتوم را برای معشوقه و همسرش، با جملاتی با کنایه‌های جنسی شرح می‌دهد. در توضیح دم‌دستی بودن پرداخت فیلم به فیزیک، اشاره به نقطه آغاز تحقیقات اتمی اوپنهایمر و دستیارانش هم خالی از لطف نیست. در این سکانس، یکی از شاگردان اوپنهایمر، روزنامه به دست با خبر موقعیت دشمن در شکافتن اتم وارد دفتر اوپنهایمر می‌شود. همان‌جا اوپنهایمر که

ساختن بمب‌های و حشنتا کُر در در می‌آتم، به‌دوئی کنایه‌ای استت به تهدیدات هسته‌ای جهان در دوران فعلی. چیزی که نولان در فیلم‌قبلی‌اش «تنت» هم سراغ موضوعش رفته بود. او قبلی‌ی ساخته که کم و بیش دموکرات‌ها را به جنگ طلبی و بردن جهان تا سیاهچاله نابودی منتهی می‌کند. جمهوری خواهان کنگره هم درمورد دموکرات‌ها همین را می‌گویند. ترامپ می‌گوید من اگر بیایم، کمک به اوکراین را قطع می‌کنم و خطر جنگ هسته‌ای ملقی خواهد‌شد و این به‌دوئی یعنی با ادامه عملکرد دموکرات‌ها طبق همین روند، ممکن‌است زنجیری بی‌پایان نابودی زمین آغاز‌شود. این البته یک مساله داخلی و به‌عبارتی جناحی در آمریکا‌ست و باید باعث‌شد عده‌ای دانشمند متوسط تا این حد کار تأثیرگذاری انجام دهند. چیزی شبیه اینکه ره‌پیشه‌هایی متوسط، در یک پروژه بسیار بزرگ و پرخرج سرسپای بازی می‌کنند که نامشان را پرورش دهد و به‌حدی بالاتر از خودشان برساند. به‌عبارتی خالقان بمب اتم روزولت و ترومن بودند نه اوپنهایمر و دار و دسته‌اش. فیلم نولان این را اصلا نشان نمی‌دهد اما از زیان خود ترومن خطاب به اوپنهایمر که در اتاق بیضی شکل رئیس‌جمهور می‌گود احساس می‌کند دست‌نم به خون آلوده‌است، می‌گوید: «همه، کسی را می‌شناسد که بمب را انداخته نه کسی که بمب را ساخته و من بوم‌د که بمب را انداختم». فرق ترومن و اوپنهایمر این استت که اولی لاق‌لایف کرده که کرده و جاططلبی‌اش را گردن

باشنداین متوسط، مخترعان بمب اتم و بمب هیدروژنی سازند، سازندگان اصلی بمب وبه کار بردن‌گان عیانتش اینها بودند، مردان سیاست نماد آنها در این فیلم هری ترومن، رئیس‌جمهور اتفاقی آمریکاست. او را از این جهت اتفاقی می‌نامیم که مدت بسیار کوتاهی پس از مرگ روزولت در مقام رئیس‌جمهور آمریکا، چون معلمان اولش بود تا پایان چهارسال در جایگاه رئیس‌جمهور ایالات‌متحده قرار گرفت. طبق قانون ایالات‌متحده وقتی رئیس‌جمهور بمیرد یا استعفا بدهد، دوباره انتخابات برگزار نخواهد‌شد، بلکه تا پایان دوره قانونی، معان اولش به‌جای او اداره‌اتاق بیضی شکل کاخ سفید را برعهده خواهد‌داشت. اتفاقی بودن ریاست‌جمهوری ترومن که البته در فیلم نولان به آن اشاره‌ای نشده‌، از این جهت در فهم موضوع مهم‌است که حتی‌یک شخصیت‌متوسط‌الاحل سیاسی مثل ترومن هم هنگام استفاده از بمب اتم قنقدر قاطع است. ترومن در دوره بعد به‌رغم بحرانی بودن شدید اوضاع اقتصادی آمریکا، دوباره رای آورد و رئیس‌جمهور شد. این یعنی افکار عمومی آمریکا نسل‌کشی در دوران پذیرفته‌بود و حتی می‌ستود. به‌واقع در طرف آمریکایی‌ما ماجرا هیچ شخصیت‌مثبتی در قسه‌ی بمب اتم وجود نداشت و البته تنها کسی که مقداری سعی کرد این نقش را بازی کند، خود خالق بمب اتم بود. فیلم نولان این چیزها را مبهم و بدون موضع‌گیری، صریح چنانکه هر مخاطب عادی و معمولی هم بفهمد نشان نمی‌دهد اما به‌رحال نشان می‌دهد. به‌علاوه چنانکه اشاره‌شده، اوپنهایمر یک دانشمند متوسط به حساب می‌آمد که تئوری‌ای بود نه اهل عمل و اختراع. اوج کار او می‌توان وارد کردن فیزیک کوانتوم از اروپا به آمریکا دانست. آنچه باعث شد اوپنهایمر تا این حد مهم‌شود، پول بی‌حسابی بود که دولت ایالات‌متحده برای پروژه ساخت بمب اتم اختصاصی داد و باعث‌شد عده‌ای دانشمند متوسط تا این حد کار تأثیرگذاری انجام دهند. چیزی شبیه اینکه ره‌پیشه‌هایی متوسط، در یک پروژه بسیار بزرگ و پرخرج سرسپای بازی می‌کنند که نامشان را پرورش دهد و به‌حدی بالاتر از خودشان برساند. به‌عبارتی خالقان بمب اتم روزولت و ترومن بودند نه اوپنهایمر و دار و دسته‌اش. فیلم نولان این را اصلا نشان نمی‌دهد اما از زیان خود ترومن خطاب به اوپنهایمر که در اتاق بیضی شکل رئیس‌جمهور می‌گود احساس می‌کند دست‌نم به خون آلوده‌است، می‌گوید: «همه، کسی را می‌شناسد که بمب را انداخته نه کسی که بمب را ساخته و من بوم‌د که بمب را انداختم». فرق ترومن و اوپنهایمر این استت که اولی لاق‌لایف کرده که کرده و جاططلبی‌اش را گردن

باشنداین متوسط، مخترعان بمب اتم و بمب هیدروژنی سازند، سازندگان اصلی بمب وبه کار بردن‌گان عیانتش اینها بودند، مردان سیاست نماد آنها در این فیلم هری ترومن، رئیس‌جمهور اتفاقی آمریکاست. او را از این جهت اتفاقی می‌نامیم که مدت بسیار کوتاهی پس از مرگ روزولت در مقام رئیس‌جمهور آمریکا، چون معلمان اولش بود تا پایان چهارسال در جایگاه رئیس‌جمهور ایالات‌متحده قرار گرفت. طبق قانون ایالات‌متحده وقتی رئیس‌جمهور بمیرد یا استعفا بدهد، دوباره انتخابات برگزار نخواهد‌شد، بلکه تا پایان دوره قانونی، معان اولش به‌جای او اداره‌اتاق بیضی شکل کاخ سفید را برعهده خواهد‌داشت. اتفاقی بودن ریاست‌جمهوری ترومن که البته در فیلم نولان به آن اشاره‌ای نشده‌، از این جهت در فهم موضوع مهم‌است که حتی‌یک شخصیت‌متوسط‌الاحل سیاسی مثل ترومن هم هنگام استفاده از بمب اتم قنقدر قاطع است. ترومن در دوره بعد به‌رغم بحرانی بودن شدید اوضاع اقتصادی آمریکا، دوباره رای آورد و رئیس‌جمهور شد. این یعنی افکار عمومی آمریکا نسل‌کشی در دوران پذیرفته‌بود و حتی می‌ستود. به‌واقع در طرف آمریکایی‌ما ماجرا هیچ شخصیت‌مثبتی در قسه‌ی بمب اتم وجود نداشت و البته تنها کسی که مقداری سعی کرد این نقش را بازی کند، خود خالق بمب اتم بود. فیلم نولان این چیزها را مبهم و بدون موضع‌گیری، صریح چنانکه هر مخاطب عادی و معمولی هم بفهمد نشان نمی‌دهد اما به‌رحال نشان می‌دهد. به‌علاوه چنانکه اشاره‌شده، اوپنهایمر یک دانشمند متوسط به حساب می‌آمد که تئوری‌ای بود نه اهل عمل و اختراع. اوج کار او می‌توان وارد کردن فیزیک کوانتوم از اروپا به آمریکا دانست. آنچه باعث شد اوپنهایمر تا این حد مهم‌شود، پول بی‌حسابی بود که دولت ایالات‌متحده برای پروژه ساخت بمب اتم اختصاصی داد و باعث‌شد عده‌ای دانشمند متوسط تا این حد کار تأثیرگذاری انجام دهند. چیزی شبیه اینکه ره‌پیشه‌هایی متوسط، در یک پروژه بسیار بزرگ و پرخرج سرسپای بازی می‌کنند که نامشان را پرورش دهد و به‌حدی بالاتر از خودشان برساند. به‌عبارتی خالقان بمب اتم روزولت و ترومن بودند نه اوپنهایمر و دار و دسته‌اش. فیلم نولان این را اصلا نشان نمی‌دهد اما از زیان خود ترومن خطاب به اوپنهایمر که در اتاق بیضی شکل رئیس‌جمهور می‌گود احساس می‌کند دست‌نم به خون آلوده‌است، می‌گوید: «همه، کسی را می‌شناسد که بمب را انداخته نه کسی که بمب را ساخته و من بوم‌د که بمب را انداختم». فرق ترومن و اوپنهایمر این استت که اولی لاق‌لایف کرده که کرده و جاططلبی‌اش را گردن

اذهان استعاره‌آمده آمریکایی‌پرستان است و حتی‌یک لحظه هم از انجام این فرضیه دست نمی‌شود. فیلم از زاویه‌دید رابرت اوپنهایمر به‌عنوان سرپرست تیم سازنده بمب اتم در جنگ جهانی دوم روایت می‌شود و سعی می‌کند که چهره‌ای تماماً مثبت از رای ارائه دهد. انتخاب کلیبن موفی نیز یکه برای مخاطبان جوان صنعت سینما و تلویزیون به‌خاطر بازی در نقش اصلی سرال پر سر و صدای «بیکی بلاندرز» کاملاً شناخته‌شده‌است. در مرتبه نخست به اتفاق سمپاتی نسبت به کاراکتر اوپنهایمر دامن می‌زند. نولان در اوپنهایمر کمتر به بازی‌های ذهنی، رفت‌وبرگشت‌های مکرر زمانی و امتزاج زمان حال، رویا، خواب و زمان گذشته‌داده‌اند؛ است تاپس از سال‌ها وفاداری خود را به سینمای قسه‌گو و مرسوم هالیوود نشان دهد. در واقع ما در اوپنهایمر با یک نولان‌رشد‌نامه طرف هستیم که به‌دور از معلق‌گویی‌هایی که بیشتر به آن شهره‌بود، در وهله نخست تاگیدش را به ارائه یک روایت سراسرت‌متعطف داشته و دیگر مسائل را به حاشیه رانده‌است و این همان چیزی‌است که می‌تواند سبیل مخاطب بیشتری را به سمت خود جلب کند و اینچنان هم نگران دلزدهگی طرفداران دوآتشه‌اش نیست.